

مدیر پیشکسوت امور تربیتی

گفت و گو با
دکتر سید احمد زرهانی

● مسعود جوادیان / زهره کریمی

گفت و گو

اشاره

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران و با درک ضرورت و اهمیت جایگاه تربیت اسلامی در نظام آموزش، «امور تربیتی» در دستگاه آموزش و پرورش با رویکرد تربیت اسلامی فعالیتش را آغاز کرد. به دنبال این اقدام ارزشمند، تعداد بسیاری از جوانان علاقه‌مند با هویت انقلابی، فعالیت خود را در این تشکیلات انقلابی آغاز کردند. بررسی تاریخچه امور تربیتی پس از انقلاب اسلامی برای علاقه‌مندان و محققان این حوزه، یکی از ضروریات در مطالعه تاریخ آموزش و پرورش ایران به شمار می‌رود.

با عنایت به این مهم، در این فصلنامه، قصد داریم به بررسی تاریخچه جامع این نهاد در شماره‌های آتی بپردازیم. در همین راستا، گفت‌وگویی با استاد دکتر سید احمد زرهانی، مدیر پیشکسوت این نهاد ترتیب داده‌ایم؛ ایشان علاوه بر سابقه آموزشی در دستگاه تعلیم و تربیت، مسئولیت این نهاد را در سال‌های اولیه تأسیس آن بر عهده داشته‌اند. این گفت‌وگو می‌تواند به عنوان یکی از منابع ارزشمند «تاریخ شفاهی» این نهاد، مورد استفاده پژوهشگران و محققان تاریخ تعلیم و تربیت قرار گیرد.

■ ضمن تشکر از اینکه فرصتی را در اختیار ما گذاشتید لطفاً یک بیوگرافی کوتاه از خودتان برای آشنایی خوانندگان بفرمایید.

● بسم‌الله الرحمن الرحیم. اینجانب سید احمد زرهانی فرزند مرحوم سید محمدباقر و به روایت شناسنامه، متولد اول خرداد ۱۳۳۲ در دزفول و در کوچه کهربا حوالی مرقد حضرت سبزه‌قا (س) هستم. تحصیلات ابتدایی من در دو سه مدرسه کاشف و ابن‌سینا و بعد عماد تا ششم ابتدایی بود. در دبیرستان حافظ دیپلم طبیعی گرفتم. برخلاف دوران دانشگاه که دانشجوی ممتاز و پژوهشگری بودم، در دبیرستان شاگرد چندان زرنگی نبودم و یک سال هم مردود شدم؛ اما بسیار مطالعه می‌کردم؛ در سال ششم شب امتحان شیمی تا ساعت ۳ صبح «مدیر مدرسه» جلال آل احمد را می‌خواندم. از حفظ کردن و انباشت

مطالب در ذهن، خوشم نمی‌آمد. در آن زمان من دو مجله توفیق ماهانه و مکتب اسلام را می‌خریدم، چون وضع اقتصادی ما خیلی خوب نبود، تابستان‌ها مثل اکثر بچه‌های دزفول کار می‌کردم و زمستان‌ها درس می‌خواندم. در حقیقت درس هم نمی‌خواندم و در کلاس به درس گوش می‌کردم و می‌رفتم امتحان می‌دادم. البته اگر هم موفق می‌شدم، شب امتحان نگاهی به کتاب می‌انداختم. کمتر پیش می‌آمد که برای امتحان، یک کتاب درسی را چند بار بخوانم؛ بنابراین یک نمره‌ای کسب می‌کردم و به همان هم بسنده می‌کردم. خیلی دنبال شاگردا ولی و این برنامه‌ها نبودم. درسی را که خیلی خوب می‌فهمیدم دوست داشتم، ادبیات فارسی بود؛ در دوران نوجوانی، شاهنامه و مثنوی را می‌فهمیدم و اشعار مولوی و حافظ را می‌خواندم. چون خیلی پولی نداشتم، کتاب‌های یک‌تومانی می‌خریدم؛ یعنی وقتی کار می‌کردم با دستمزد خودم کتاب‌هایی را که به بودجه من می‌رسید خریداری می‌کردم. شاید هنوز بعضی از این کتاب‌ها در منزل ما در دزفول باشد. مثلاً دیوان پروین اعتصامی، محمدتقی بهار و منتخب اشعار عارف قزوینی، نسیم شمال و میرزاده عشقی. اکثر آثار شاعران معاصر را قبل از اینکه دیپلم بگیرم، خوانده بودم. از خواندن «توفیق ماهانه» خوشم می‌آمد من یک طبع طنز و طبع شعری از همان زمان داشتم. یکی دیگر از مجلات هم «مکتب اسلام» بود که اشتراک آن را هم از همان کلاس دهم داشتم و قیمت آن هم یک‌تومان بود. کتاب‌ها و مجلاتی که قیمت آن یک‌تومان بود را راحت می‌توانستم خریداری کنم. من از طریق مکتب اسلام با حدود ۵۰ الی ۶۰ نفر از محققان و مؤلفان قم مثل آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی، آیت‌الله شیخ جعفر سبحانی، استاد زین‌العابدین قربانی و استاد مطهری که سیری در نهج‌البلاغه و یا جاذبه و دافعه علی (ع) را می‌نوشت آشنا شدم. یکی از بستگان ما هم دو مجله می‌خرید که یکی سپید و سیاه بود و یکی هم اطلاعات هفتگی. بعد از اینکه مجلات را می‌خواند، به من می‌داد و من هم آن‌ها را می‌خواندم. در مجله اطلاعات هفتگی یک‌صفحه‌ای به نام پاسخگو داشت و کسی بود که حوزه شعری آن را اداره می‌کرد و من با خود گفتم می‌خواهم شاعر شوم لذا از او سؤال کردم که چه کتابی را بخوانم؟ ایشان هم نمی‌دانست که من یک نوجوان ۱۵ الی ۱۶ ساله هستم، به‌صورت مکتوب به من پاسخ داد که کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم را بخوانم. کتاب‌فروشی‌های دزفول را جستجو کردم و این کتاب را نتوانستم در آنجا پیدا کنم. به یکی از دوستانم که به تهران می‌آمد و وسایل خرازی می‌خرید و در دزفول می‌فروخت، ۲۰ تومان که مبلغ زیادی هم بود دادم که این کتاب را برای من خریداری کند. وقتی در تابستان کار می‌کردم، هر روز به من ۴ تومان می‌دادند؛ یعنی این ۲۰ تومان، پول ۵ روز کاری من بود. ایشان کتاب را از خیابان ناصرخسرو برای من خریداری کرد. وقتی کتاب را برای من آورد، دیدم اصلاً نمی‌توانم آن را بخوانم. بعدها متوجه شدم که این کتاب درسی دوره دکتری است. من از رشته طبیعی خوشم نمی‌آمد. برای ورود به این رشته به زور مرا قانع کردند و گفتند اگر شما دیپلم ادبی بگیرید، باید بروید دم



دادگستری دزفول بنشینید و عریضه بنویسید و برای این کار یک تومان به شما می‌دهند؛ بنابراین به دیپلم ادبی کار نمی‌دهند، ولی به دیپلم طبیعی کار می‌دهند. زمانی که دیپلم طبیعی گرفتم، برای من مقدور نبود که ۵۰ تومان پول آزمون دانشگاه را پرداخت کنم؛ بنابراین مستقیماً به سربازی رفتم.

■ از این دوران زندگی خود، معلمانی به خاطر دارید که از آن‌ها تأثیر گرفته باشید؟ اگر خاطره‌ای دارید لطفاً برای ما بیان کنید.

● قبل از ورود به دبستان در چهارسالگی به مکتب ملا میرزا می‌رفتم. بعد به دبستان رفتم. اولین معلم من سید عمران غفاری بود که خوش‌برخورد و بسیار انسان اهل طنزی

بود. پدر من معمم بود، ولی سواد حوزوی نداشت. من فرزند دوم ایشان هستم. همسر اول ایشان صاحب فرزند نشدند، ایشان بانویی بسیار پرهیزگار بودند. پدرم به ایشان احترام بسیار زیادی می‌گذاشت و تا زمانی که ایشان زنده بودند، همسر دومی اختیار نکردند. بعد از اینکه ایشان به رحمت خداوند رفت، با مادر من ازدواج کردند و من متولد شدم. مادرم مرحوم زری رفعتیان مهربان بود و خیلی ضرب‌المثل در حافظه داشت و در تمام رویدادها از آن‌ها به وجهی حکمت‌آمیز استفاده می‌کرد. در سختی‌ها به ما امید می‌داد. فاصله سنی من با پدرم بیش از ۵۵ سال بود. در آن زمان پدرم با رجال تراز اول شهر رفیق بود. یکی از دوستان پدرم سید عمران غفاری زمانی که مرا در دبستان دید سؤال کرد که شما فرزند سید محمدباقر هستید؟ و من پاسخ دادم بله. ایشان گفتند به پدر سلام برسان و یک بیت طنز دزفولی را برای من خواند و گفت این بیت را به پدر برسان. ایشان گفت تا توانی سعی کن بر صحن آش. (آش در گویش دزفولی به معنای پلو است). پدر گفت به ایشان بگو تیکه‌ات (به معنای لقمه) را بردار سوزی (به معنای تریچه) به داماش (به دنبالش)؛ یعنی این دو با هم یک مشاعره طنزی داشتند. در مورد دوران تحصیل، معلمان ما همه خوب بودند و بعضی از آن‌ها کمی تنبیه می‌کردند. البته در خیلی از مواقع ما مقصر بودیم. چون شیطنت می‌کردیم و همه‌جا را به هم می‌ریختیم و معلمین هم ما را تنبیه می‌کردند. ولی به آن معنا که معلمی باشد که درس دین را به ما به‌صورت عمیق تعلیم دهد، نبودند. ولی بی‌دین هم نبودند، معمولی بودند و به‌صورت عرفی تدریس خود را انجام می‌دادند. من در کودکی چند توفیق داشتم که یکی از آن‌ها این بود که منزل ما از هر طرف به فاصله ۲ الی ۳ دقیقه به یک مسجد منتهی می‌شد؛ یعنی در اطراف ما ۴-۵ مسجد وجود داشت. دوم اینکه من از کودکی تکیه می‌زدم و

طبع شعر
و ذوق ادبی
ریشه در
طبیعت انسان
دارد

علم و تکیه داشتیم. هنوز دستخط درشت من به‌عنوان عزاداران حسینی در محله قدیم قابل‌رویت است و همچنین با علما هم در ارتباط بودم؛ از جمله حاج ملاحسین مخبر بود؛ عموی دکتر محمد مخبر که بعدها معاون اول رئیس‌جمهور شد. ایشان پیش‌نماز مسجد ما بود و من اگر سؤالی داشتم از ایشان می‌پرسیدم. قبل از اینکه مکلف شوم، هم نمازم را می‌خواندم و هم روزه می‌گرفتم و این موضوع متأثر از تربیت خانواده و ارتباطات من بود.

■ آیا علایق ادبی شما به‌صورت فطری و ذاتی بود و تحت تأثیر معلم خاص و یا برادر بزرگ‌تری نبود؟

● طبع شعر و ذوق ادبی ریشه در طبیعت انسان دارد اما چیزی که به‌نوعی مشوق من بود تا حدی ادبیات مندرج در کتاب‌های درسی بود. وقتی کتاب‌های درسی را به ما می‌دادند، پدر می‌گفت بنشین و از اول تا آخر این کتاب‌ها را برای من بخوان؛ یعنی قبل از اینکه معلم فارسی کتاب را به ما درس بدهد، من با هر زحمتی که بود این کتاب را برای ایشان می‌خواندم. پدرم سواد شعر نداشت، ولی در حافظه ایشان بیت‌های بسیار پر معنایی بود. مثلاً گاهی اوقات دشتی می‌خواند و صوت بسیار زیبایی هم داشت.

■ آیا ایشان روحانی بودند؟

● ملیس به کسوت روحانیت بودند ولی عالم دین نبودند و وقتی از ایشان سؤال می‌کردم که چرا این لباس بر تن شماست؟ ایشان می‌گفت از لج رضاخان. وقتی نهضت مشروطه پیروز شد، ۱۰ سال داشتند و خاطرات زیادی داشت. ایشان به‌طور کامل دوران پهلوی اول را درک کرده بود. در دوران کودکی به‌خاطر دارم که هر زمان، نزد دوستان خود می‌خواست اسم پهلوی اول را بیاورد، از او با عنوان «بی‌پدر» نام می‌برد. البته پیش من از این عنوان استفاده نمی‌کرد.

زمانی از ایشان در مورد لباس روحانی که بر تن داشت سؤال کردم فرمودند برای تقابل با سیاست دین‌زدایی رضاخان، لباس را حفظ کرده‌ام. طایفه ما از سادات زرنگ هستند و نام خانوادگی اقوام ما بیشتر زرنگ و زرنگ‌زاده است. گویا این طایفه از مدینه به اصفهان می‌آیند و در دوران پایان صفویه به دزفول مهاجرت می‌کنند. در یکی از شجره‌نامه‌های ما ذکر آن را در کتاب خاطراتم (به‌سوی روشنائی) آورده‌ام، امضای فقیه بزرگ شیخ مرتضی انصاری هست. شیخ مرتضی انصاری اهل دزفول بودند.

به‌هرحال به این دلیل که پدر شعر می‌خواند، حافظه و ذاکره من نیز مقداری تمایل به شعر داشت. ایشان زمانی که من کودک بودم گاهی با صدای حزن‌انگیزی می‌خواند: «زندگی کردن من مردن تدریجی بود / هرچه جان کند تنم، عمر حسابش کردند» ایشان تک‌بیت‌هایی را به این شکل می‌خواند.

با ورود به دانشسرا مسیر مطالعاتم متحول شد

تا اینکه دوران سربازی فرارسید. نخست، شش ماه در کرج بودم. بعد از فراغت از پادگان کرج در کسوت سپاهی ترویج آبادانی در نقطه صفر مرزی در حوالی قصر شیرین مستقر شدم. کار چندانی نبود و یک سال و نیم از عمر بدون دستاورد قابل ذکری گذشت. احمد حسن البکر رئیس جمهور عراق سر جنگ با شاه داشت و گاه و بیگاه بین نیروی زمینی دو طرف درگیری به وجود می آمد و فضا نا امن می گردید. با دوستان به بررسی مسائل اجتماعی می پرداختیم و منتظر پایان خدمت بودیم. در تابستان ۱۳۵۳ یک روز در کنار رود دز با احمد آذرباد و مصطفی خواجه زاده بحث سیاسی می کردیم. هر دو پیشنهاد کردند در آزمون کاردانی دانشسرا شرکت کنم. هنوز سرباز بودم. سرانجام چندی بعد ثبت نام کردم. روز قبل از آزمون یک کتاب تست هوش و ادبیات از کرمانشاه خریدم و راهی دزفول شدم. بین راه آن را خواندم و صبح روز بعد راهی اهواز شدم و با کمی تأخیر وارد جلسه امتحان شدم و رتبه دوم را به دست آوردم. در دانشسرای اهواز با دوستانی مثل دکتر محمدرضا سنقری و شهید مهدی آلبوغبیش و علی جامه دار پور آشنا شدم. فضا سیاسی بود و به غیر از ما مذهبی ها که قدرت و نفوذ خوبی داشتیم، چپ های مارکسیست هم خودی نشان می دادند و با هم مباحثه و اصطکاک داشتیم. تا آن روزگار مقلد فقهی آیت الله نبوی بودم ولی با مطالعه و تحقیق، مقلد امام خمینی رضوان الله علیه شدم و آثار و اعلامیه های ایشان را می خواندم و به دیگران می دادم.

■ از کجا با نهضت امام خمینی (ره) و اندیشه های ایشان آشنا شدید؟

● هر چند در دوران دبیرستان و سربازی امام (ره) را می شناختم و تحرک سیاسی داشتم لیکن با ورود به دانشسرا مسیر مطالعاتم متحول شد و مکتوبات گروه های چریکی مسلمان و مارکسیست و آثار مصلحان دینی و تاریخ انقلاب ها و تحولات سیاسی و اجتماعی ایران و جهان را مطالعه کردم و به فکر سازمان دهی دوستان بر مبنای جهان بینی توحیدی و روشنگری در جامعه افتادم. بیش از نیمی از اوقات ما صرف مطالعه و شرکت در جلسات دینی و پرداختن به مباحث سیاسی می شد. گاهی فضای کلاس را با بیان مطالب سیاسی متشنج می کردیم و مقامات از مشاهده این اوضاع ابراز نگرانی می کردند.

در آن روزگار ایران از دو پدیده استبداد داخلی و وابستگی به استعمار خارجی رنج می برد. فقر و نابسامانی و خفقان و فساد رواج داشت، هدف و رسالت ما رفع خفقان و تأمین آزادی و مبارزه با فقر و استبدادگی در برابر ظلم و تلاش برای ایجاد تحول در کشور بود. با ابتکار و خلاقیت امام خمینی رضوان الله علیه و یاران ایشان در برابر مارکسیسم و کاپیتالیسم راه سوم یعنی بازگشت به قرآن و سنت و عترت و احیای تفکر دینی و تمسک به حبل الله در پیش روی آزادخواهان باز شده بود. راهی که منتهی به سقوط نظام طاغوت و تشکیل حکومت اسلامی با اراده و نیروی ملی می گردید. در اواخر دهه چهل و دهه پنجاه شمسی اهل قلم و متفکران و مصلحان برای تبیین این راه نو وارد میدان نظریه پردازی شدند. در رأس این آثار تدوین درس ولایت فقیه امام بود

مفاهیم دینی را
با نوعی نگاه
نواندیشانه
بیان می‌کردیم

که تصویر امیدآفرینی از حکومت اسلامی نشان می‌داد. ترویج آثار دکتر علی شریعتی و استاد مطهری و علامه جعفری و علامه طباطبایی در محافل روشنفکران مسلمان پایه‌های مادی‌گرایی را سست می‌کرد. ما جوانان و دانشجویان متدین، هم با مدافعان نظام شاهنشاهی و هم با حامیان مرام اشتراکی درگیری داشتیم.

■ در آن دوره اندیشه‌های مارکسیستی در میان تحصیل کرده‌ها نفوذ داشت؟

● در تحلیل سیاسی و تاریخی ما، مارکسیسم جایگاهی در آینده ایران نداشت. راه نجات را در اسلام می‌یافتیم. از این رو در معرض یک رنسانس فکری قرار داشتیم و مفاهیم دینی را با نوعی نگاه نواندیشانه بیان می‌کردیم. کم‌کم جاذبه ادبیات جدید سیاسی بر پایه جهان‌بینی توحیدی و جاهت و پذیرفتگی بیشتر پیدا کرد و مخالفان نتوانستند به‌سادگی برچسب واپس‌گرا و مرتجع به ما بزنند. همین رویکرد به پایگاه اجتماعی و نفوذ مردمی مبارزان مسلمان وسعت داد. در این برهه ابزار کار ما کتاب و اعلامیه‌های امام، جزوات چریکی، نوارهای جلسات سخنرانی، تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه و ایجاد تحرک‌های سیاسی علیه نظام سلطه بود که طبعاً خطر در پی داشت و راه مخفی‌کاری را به روی ما باز می‌کرد.



■ از دوران دانشجویی بیشتر بگویید.

● سرکوب آزادی خواهان و شرح شکنجه مبارزان توسط ساواک، تغییر تاریخ از هجری شمسی به شاهنشاهی و کثرت فساد و ارتشاء، مردم را به ستوه آورده بود. با تأسیس حزب رستاخیز توسط عمال دربار نفرت علیه رژیم پهلوی فراگیر گردید. در ۱۴ اسفند ۱۳۵۴ سالگرد تأسیس حزب رستاخیز تظاهرات تکان دهنده‌ای در دانشسرای اهواز راه انداختیم. تعداد زیادی از دانشجویان به ما پیوستند و شعار معروف ۱۵ خرداد را یعنی: خمینی خمینی خدانگه‌دار تو / بمیرد بمیرد دشمن خون‌خوار تو، با صدای بلند سر دادیم و ساواک را به پشت در دانشسرا کشاندیم. از آن روز به بعد ابتکار عمل به دست ما افتاد و جو سیاسی رنگ دینی گرفت. در اهواز سالان کوچکی موسوم به مکتب قرآن وجود داشت که یکی از تجار مسلمان به نام محمد زاده آن را اداره می‌کرد و چهره‌های حوزوی مثل شهید دکتر بهشتی، شیخ رضا گل‌سرخی، شیخ محمد آل اسحاق و شیخ محسن قرائتی و... سخنرانی‌های سازنده‌ای می‌کردند که برای ما آموزنده بود. پس از پایان دوره تربیت‌معلم در مهر ۱۳۵۵ رسماً به‌عنوان معلم مدارس راهنمایی به تدریس پرداختم. بچه‌های دزفول و عشایر اطراف مستعد دریافت آموزه‌های دینی و سیاسی بودند. یک‌طیف از دبیران جوان و مذهبی در کنار هم تدریس و تبلیغ می‌کردیم. جلسات مسجدی و خانگی با رویکرد سیاسی و دینی در آن ایام رونق گرفته بود و مبادله کتب ممنوعه و جزوات سیاسی موسوم به ادبیات فتوکپی (زیراکسی) بین دوستان دست به دست می‌گشت. حلقه‌های فرهنگی و انقلابی به هم می‌پیوستند و جریان دگراندیش اثرگذاری علیه رژیم در جامعه پدید آمد که بعدها با جرقه انقلاب اسلامی با قامت رسا و بی‌واهمه وارد میدان شد و در سطح ملی معادلات را به سود اندیشه سیاسی اسلام تغییر داد و راه نهضت امام را هموار کرد.

■ در اوایل انقلاب اسلامی کجا بودید؟ در اهواز بودید؟

● روز ۱۷ دی‌ماه ۱۳۵۶ به‌اتفاق سید محمود زرنگ زاده تهران بودیم و با برخی از دانشجویان متدین دیداری داشتیم. همان روز جرقه انقلاب با مقاله اهانت‌آمیز رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات زده شد و دو روز بعد قم قیام کرد. اوضاع کشور به هم ریخت و آهنگ خیزش ملت سرعت گرفت. در دزفول و مناطق اطراف کم‌کم جلسات دینی علنی‌تر شد و منابر و مجالس و کلاس‌های درس، رنگ و بوی تند سیاسی پیدا کرد. با همت مهندس غلامعلی کیانی، شیخ محمد آل اسحاق و با اهتمام مجید کرمی سید محمد کیاش سخنرانی‌های انتقادی و روشنگرانه‌ای در مساجد انجام دادند. بازار فروش کتب دینی گرم بود و همه جوانان کتاب می‌خواندند. شدت عمل ساواک هم فزونی گرفت و پخش اعلامیه و شب‌نامه و توزیع نوار کاست سخنرانی‌های آتشین رواج یافت. البته هنوز اقشاری از جامعه برای بیرون آمدن تردید داشتند. به‌اتفاق محمدرضا سنگری ملاقات‌هایی با آیت‌الله

در مدرسه راهنمایی
گاهی از درآمد خود
و گاهی از
منابع مدرسه
کتاب می‌خریدم و
کتاب‌خوانی رونق
فراوانی داشت

شیخ مصطفی عاملی از واعظان و مجتهدان به اتفاق کریم محمد شارونی با آیت‌الله سید محمدی نبوی فرزند ارشد آیت‌الله‌العظمی سید اسدالله نبوی مرجع تقلید اهالی دزفول داشتیم. همچنین به تنهایی دیدارهایی با آیت‌الله شیخ علی، سبط شیخ انصاری نواده شیخ مرتضی انصاری مجتهد بزرگ شیعه و در منزل ابوالقاسم ستانی گفتگویی با آیت‌الله قاضی داشتیم و اوضاع کشور و ظلم عمال دربار و تحولات ناشی از نهضت را تشریح می‌کردیم. کناره‌های رود دز مأمّن خوبی برای راهاندازی جلسات و مبادله نوار و کتاب و دور از دسترس مأموران ساواک بود. گاهی در شب‌های تابستان میزبان سید محمد کیاوش روی صفه^۱ در رود دز بودیم و به مباحث سیاسی و دینی می‌پرداختیم. در مدرسه راهنمایی کورش کبیر کتابخانه را به دست گرفتم و گاهی از درآمد خود و گاهی از منابع مدرسه کتاب می‌خریدم و کتاب‌خوانی رونق فراوانی داشت. با نفوذ خردمندانه شهید محمدجواد باهنر در سازمان کتاب‌های درسی و حضور شهید دکتر بهشتی و دکتر علی گلزاده غفوری و برقی در تألیف و تنظیم محتوای کتب دینی مدارس تحول بزرگی در آموزش معارف دین و رشد فکری نسل نو رخ داد و دست ما را برای پرورش تفکر دینی و انقلابی دانش آموزان باز کرد. کم‌کم معلمان قدیمی‌تر هم با ما هم‌داستان شدند. مساجد از کم‌حرکی بیرون آمدند و مرکز رشد فکری و خیزش سیاسی و دینی جوانان شدند.

■ در این زمان آیا شاغل بودید؟

● قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در آزمون ورودی دانشگاه شرکت کردم و با احراز رتبه خوب امکان ورود به رشته حقوق دانشگاه تهران و ادبیات فارسی دانشگاه جندی‌شاپور اهواز را به دست آوردم. طبق فتوای امام قضاوت در حکومت جور باطل بود به همین خاطر و به دلیل علاقه‌مندی به حفظ شغل معلمی و اشتیاق به ادبیات فارسی به دانشگاه جندی‌شاپور رفتم. البته به سبب تحولات ناشی از انقلاب اسلامی بعدها به دانشگاه تهران منتقل شدم و دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری در مدیریت را در دانشگاه آزاد اسلامی سپری کردم. برخلاف دوران مدرسه در دانشگاه دانشجوی پرکاری بودم و از بحث علمی و تحقیق و تألیف استقبال می‌کردم.

در گرماگرم حوادث انقلاب اسلامی در سازمان‌دهی تظاهرات و اعتصابات و جنگ‌وگریزها مشغول بودیم. یک‌بار مأموران رژیم سیدمحمود، اخوی این‌جانب را تا مرز شهادت کتک زدند و تن نیمه‌جان او را بی‌هوش در کوچه‌ها رها کردند. او را با نام مستعار

۱. در فرهنگ دزفول صفه سازه‌ای است مستطیلی در قسمت کم عمق رود دز که دور آن با تخته سنگ‌های بزرگ و میانه آن با ریگ‌های کوچک پر می‌شود و آب از زیر آن رد می‌شود و محل نشستن و استراحت اهالی در تابستان گرم جنوب است.

با حمایت انجمن
اسلامی معلمان
و فرهنگیان و
مبارزان به عنوان
اولین نماینده مردم
دزفول وارد مجلس
شورای اسلامی
شدم

بستری کردیم ولی ساواک مجروحان را کنترل می کرد و به کمک نعمت آذرباد شبانه او را از بیمارستان افشار به خانه ای منتقل کردیم. وقتی امام (ره) فرمان داد سربازها از پادگان ها فرار کنند همان شب در منزل عزیز سروش جلسه ای با حضور سربازان تشکیل دادیم. درباره ضرورت اجرای امر امام نکاتی را بیان کردم و روز بعد همه فرار کردند به جز یک نفر که نفوذی ما و راننده تیمسار بود و اخبار را می آورد و بعد هم با زحمت فرار کرد. در یک روز حکومت نظامی که مأموران با تانک شهر را اشغال کرده بودند ما معلمان جوان در عباسیه پشت مرقد سبز قبا (س) تحصن کردیم. البته به دلیل خشونت و حملات بی امان مأموران شاه ناتمام ماند ولی طرح اولیه انجمن اسلامی معلمان دزفول در آنجا ریخته شد. انجمنی که بعدها منشأ تحولات فرهنگی و اجتماعی زیادی در شهر گردید.

■ در روزهای پیروزی انقلاب اسلامی چه می کردید؟

● روز ۲۶ دی ماه ۵۷ شاه فرار کرد. ما در خیابان سیروس، ناظر پایین کشیدن مجسمه شاه در فلکه بودیم. سید علی آقامیری از طرف آیت الله سید محمدی نبوی به من پیام داد که جوانان را جمع کنم تا ایشان کتاب فلسفتنا اثر آیت الله صدر را تدریس کنند. عرض کردم الآن اولویت با رسیدگی به امور انقلاب اسلامی است. واقعاً کارهای زیادی روی دست ما بود و شبها گاهی تا صبح بیدار بودیم و وقت کم می آوردیم.

مردم با اخلاص وارد میدان شده بودند و رژیم سفاک پهلوی به کشتار ادامه می داد ولی ابتکار عمل دست فرزندان ملت و مریدان امام و آزادی خواهان بود. سرانجام با رهبری امام و مجاهدت ملت انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و شرایط کشور متحول گردید. نوسازی ساختارهای به هم ریخته و انسجام دادن به امور و رسیدگی به نیازهای جامعه وقت و نیروی زیادی طلب می کرد. همه با هم کار می کردیم و خسته نمی شدیم. زندگی در آزادی و به دور از سرنیزه و دیکتاتوری شیرین بود. البته مشکلات هم کم نبود. روزها در جلسات گوناگون مثل انجمن اسلامی معلمان، شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، شورای فرماندهی کمیته انقلاب اسلامی و فرمانداری شرکت می کردم. به درخواست رئیس اداره آموزش و پرورش دزفول تدریس تعلیمات دینی در کلاس های دوم و چهارم دبیرستان جامع را برعهده گرفتم و کتاب های جهان بینی استاد مطهری را تدریس می کردم. در سال ۵۸ با رأی مردم عضو شورای شهر دزفول شدم و کمی بعد با حمایت انجمن اسلامی معلمان و فرهنگیان و مبارزان به عنوان اولین نماینده مردم دزفول وارد مجلس شورای اسلامی شدم.

چند روز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی چند خانم و دختر گریه کنان در خیابان دانشسرا به در خانه ما آمدند و التماس کنان گفتند رضایت بدهید! گفتم از کسی شکایتی نکرده ایم گفتند خانواده پاسبان گودرزی یکی از ضاربان سید محمود برادرت هستیم. اگر رضایت ندهید اعدام می شود. شاهدان عینی و مطلعان علیه او گواهی داده بودند. به سید محمود

روز ۲۲ بهمن ۱۳۶۱
هم‌زمان با عملیات
والفجر مقدماتی،
در زاهدان
برای راهپیمایان
سخنرانی داشتم

که هنوز کتف راستش درد می‌کرد گفتم نظرت چیست؟ پاسخ داد هرچه شما بگویید و قریب به این مضمون، به او گفتم ما برای رضای خدا و پیروزی انقلاب اسلامی تلاش کرده‌ایم و راضی به مجازات کسی نیستیم. کاغذی برداشتیم و روی آن رضایت‌نامه نوشتیم. خانم‌ها خندان رفتند و چندی بعد آن پاسبان آزاد شد. در آن ایام سمت رسمی و دولتی نمی‌پذیرفتم ولی در هر کجا که لازم بود کمک می‌کردم. همین برادرم در فلو شیمیایی شد و سال‌هاست در فردیس کرج زمین‌گیر است و روزگار را با تن مجروح به‌سختی می‌گذارند.

■ در دوران نمایندگی مجلس، بیشتر فعالیت‌هایتان در چه زمینه‌ای بود؟

● در مجلس ابتدا عضو کمیسیون جهاد سازندگی شدم. پس از ادغام در کمیسیون طرح‌های انقلاب به عضویت کمیسیون برنامه و بودجه درآمدم و برحسب ضرورت کتاب‌هایی را پیرامون نظام بودجه‌نویسی و سازوکارهای بانک مرکزی و سازمان برنامه مطالعه کردم و با دنیای جدیدی آشنا شدم. در آن ایام کمیسیون تلفیق ایجاد نشده بود و زمام کار در دست کمیسیون برنامه و بودجه قرار داشت. چند ماه نگذشت که جنگ تحمیلی آغاز شد و دزفول زیر موشک و توپخانه دشمن واقع شد. میدان کار متفاوتی برایم پیش آمد. رسیدگی به جبهه‌ها و کمک به جنگ‌زدگان و نظارت و قانون‌گذاری شب و روزم را پر می‌کرد. دو روز قبل از آغاز جنگ به پیشنهاد شهید دکتر مصطفی چمران و شهید محمد منتظری به عین خوش و فکه رفتم و اولین گزارش جنگی را از طریق نایب‌رئیس مجلس به امام راحل رضوان‌الله علیه تقدیم کردم. قبل از آن خبر نفوذ میگ‌های عراقی به فضای دزفول و پایگاه وحدتی را به حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که نمایندگی حضرت امام در شورای عالی دفاع را داشتند داده بودم. امروز در مجلس بودم فردا در خط مقدم جبهه در دشت عباس و دالپری و پس‌فردا در اردوگاه جنگ‌زدگان صبور با صدها مشکل و گلایه حاضر می‌شدم. البته خداوند نیرو داده بود و مردم و بزرگان کشور هم از من حمایت می‌کردند.

روز ۲۲ بهمن ۱۳۶۱ هم‌زمان با عملیات والفجر مقدماتی، در زاهدان برای راهپیمایان سخنرانی داشتم. بعد از سخنرانی مدیرکل آموزش و پرورش گزارش داد که هنوز کتاب‌های درسی کلاس اول به دست ما نرسیده است! در مجلس از وزیر رسماً سؤال کردم. دکتر حداد عادل معاون پژوهشی وزیر به کمیسیون آمد دلایل را برشمرد که قانع‌کننده بود و کمی بعد محموله‌های کتاب راهی زاهدان گردید. یک‌بار در اوایل دهه ۶۰ هـ. ق دکتر حسین مظفر همراه با تعدادی از رجال آموزش و پرورش تهران به منزل ما آمدند و تا پاسی از شب پیرامون حل مشکلات آموزش و پرورش با هم گفتگو کردیم و قول کمک به ایشان دادم. در طول دوره نمایندگی، مدیران و نظامیان و معلمان و فرهنگیان و مردم مشکلات خود را می‌گفتند و من پی‌گیری می‌کردم.

همراه با بعثه امام
رهسپار مکه
گردیدم و عضو
شورای سرناظران
برای اداره امور
نظارتی حج تمتع
شدم

در تهران و دزفول در دوران نمایندگی مجلس خانه ما پایگاه مردم جنگ‌زده بود. نیمی از حقوقم صرف پذیرایی از جنگ‌زدگان می‌شد. خانه‌ام ساده و فاقد وسایل گران و حتی متعارف بود. حدود بیست تن از معلمان و معتمدان شهر دزفول به نیابت از من نیازمندان را شناسایی می‌کردند و زمینه کمک محترمانه به آنان را فراهم می‌کردم.

■ چه شد که به وزارت آموزش و پرورش آمدید؟

پس از پایان نمایندگی در مجلس پیکان مستعمل خود را فروختم و صرف بدهی و امرار معاش کردم. از سازمان برنامه‌بودجه و وزارت آموزش و پرورش و وزارت ارشاد اسلامی دعوت به کار شدم ولی همراه با بعثه امام رهسپار مکه گردیدم و عضو شورای سرناظران برای اداره امور نظارتی حج تمتع شدم. سفر خیلی طولانی بود. در مدینه خبر رسید که وزیر آموزش و پرورش رأی اعتماد نیاورده است. مرحوم مرتضی کتیرایی به من گفت یا من وزیرم یا آقای اکرمی یا آقای حسن اسدی لاری. در هر صورت شما معاون وزیر خواهی شد! وقتی به ایران برگشتیم دکتر سید کاظم اکرمی رأی اعتماد آورد. روز نهم آبان ۱۳۶۳ ابلاغ مشاور وزیر در امور حقوقی و مجلس را به نام من صادر کرد.

■ چه شد که از معاونت حقوقی به معاونت پرورشی رفتید؟

هنوز برای سپردن پست معاونت تردید داشت. در ۲۳ بهمن همان سال ابلاغ معاونت پرورشی را به من داد و فصل جدیدی در زندگی‌ام شروع شد. امور تربیتی در آستانه انحلال و آشفته بود.

اولین اجلاس معاونان پرورشی وزارت آموزش و پرورش را در ۱۴ اسفند ۶۳ با پیام آیت‌الله مشکینی در باشگاه فرهنگیان برگزار کردم و نوید نوسازی و تحول در امور تربیتی را به حضار دادم. قطع‌نامه اجلاس حاوی خطوط تحول را برای نخست‌وزیر ارسال کردم. دولت کمک کرد و افق برای اجرای برنامه‌ها هموار گردید. کار احیاء از تأسیس گاهی سخت‌تر است و برداشتن موانع و بسترسازی برای خلق ساختارها و برنامه‌های نو طاقت فرساست. خداوند کمک کرد و وزیر هم طبق قولی که داده بود دستم را باز گذاشت و حمایت کرد. نقشه راهی برای تجدید حیات امور تربیتی به کمک صاحب‌نظران تهیه و اجرا گردید. شرح این تحولات را در کتاب تجربه نگاشت امور تربیتی نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی بیان کرده‌ام.^۱ ابتدا شورای عالی تربیت اسلامی را راه انداختم. چهره‌هایی مثل دکتر علی شریعتمداری، دکتر احمد احمدی و دکتر حداد عادل در این شورا حضور داشتند و در عمل اتاق فکر امور تربیتی را تشکیل می‌دادند. افراد صاحب‌نظری مثل دکتر محمد رضا سنگری دکتر محمد رضا شرفی، دکتر علی‌اصغر

۱. زرهانی، سید احمد، ۱۴۰۳، تجربه نگاشت نهاد امور تربیتی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و هنر و اندیشه اسلامی.



در مجله تربیت،
محققان و
دانشمندانی مثل
دکتر خسرو باقری
دکتر شرفی و
دکتر سنگری
مقاله می‌نوشتند

احمدی، دکتر محسن ایمانی، دکتر عبدالعظیم کریمی، دکتر علیرضا عصاره، دکتر عزیز تاجیک اسماعیلی، دکتر کرمی نوری، دکتر مهدی نوید ادهم و دهها شخصیت مشابه دیگر دعوت به کار شدند و به بنده کمک کردند و تحول آفریدند. پایه‌گذاری پژوهش‌های تربیتی، احیای مشاوره و تشکیل کلینیک‌های مشاوره تربیتی، تدوین و اجرای دوره‌های آموزشی کاردانی-کارشناسی امور تربیتی برای مربیان پرورشی، تأسیس انتشارات تربیت و راه‌اندازی مسابقات و جشنواره‌های فرهنگی و هنری، المپیادهای ورزشی، احیای اردوهای ملی و تأسیس مجله تربیت و برگزاری مسابقات قرآن و نهج‌البلاغه، برگزاری المپیادهای ورزشی، تأسیس کانون‌های فرهنگی و هنری در جوار مدارس و دهها تحول دیگر، از دستاوردهای آن روزگار است.

در مجله تربیت، محققان و دانشمندانی مثل دکتر خسرو باقری، دکتر محمدرضا شرفی و دکتر سنگری مقاله می‌نوشتند. مدیریت تحقیق و مشاوره امور تربیتی اولین سمپوزیوم علمی تعلیم و تربیت در دوره ابتدایی را با مشارکت متخصصان علوم تربیتی و استادان تعلیم و تربیت برگزار کردم. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در کسوت ریاست محترم جمهوری در اولین جشنواره مسابقات نهج‌البلاغه در رامسر در جمع نوجوانان سخنرانی فرمودند. وزراء و نمایندگان ملت با دعوت امور تربیتی در اردوها و جشنواره‌ها و مسابقات فرهنگی و هنری شرکت می‌کردند و از نزدیک شاهد هنرنمایی هزاران دانش‌آموز بودند.

■ از فعالیت‌های امور تربیتی در آن دوران بیان کنید.

● در همان ایام به فکر تألیف افتادم و آثارم در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفت. در میانه دهه شصت کانون شاعران و نویسندگان امور تربیتی با حضور جمعی از شاعران برجسته کشور در پرورش ذوق ادبی دانش‌آموزان و برگزاری مسابقات شعر و قصه نقش چشمگیری داشت و صدها شاعر و نویسنده از بطن همان رویداد ادبی برخاسته‌اند. رادیو و تلویزیون یک واحد سیار زیر نظر آقای رضاداد به اردوگاه میرزا کوچک خان رامسر می‌فرستاد و برنامه‌های دینی و فرهنگی و هنری دانش‌آموزان را ضبط و در طول سال پخش می‌کرد. با کمک آقای محمود عسکری آزاد سازمان امور اداری و استخدامی مجوز برگزاری دوره کاردانی امور تربیتی را صادر کرد و هر سال بیش از هزار نفر از مربیان ادامه تحصیل می‌دادند. همچنین مجوز توسعه تشکیلات امور تربیتی و تدوین و اجرای دوره کارشناسی امور تربیتی را صادر کردند و گشایشی در رشد علمی مربیان و کارشناسان پرورشی فراهم گردید.

امور تربیتی در دهه شصت از حامیان رزمندگان اسلام و دفاع مقدس بود و کمک‌های شایانی برای شکست متجاوزان بعثی انجام داد. اعزام گروه‌های فرهنگی و هنری به جبهه‌ها و کمک به راه‌اندازی دوره‌های آموزشی در کنار جبهه‌ها و مناطق جنگی از کارهای متداول در آن برهه بود. خیلی از مربیان پرورشی و تربیت‌بدنی همراه با معلمان و فرهنگیان و دانش‌آموزان شهید و جانباز شده‌اند. از دستاوردهای مهم امور تربیتی کمک

به تأسیس ستاد اقامه نماز است. به دعوت این جانب تعدادی از علماء و مدیران ارشد وزارت آموزش و پرورش روز ۲۱ مرداد ۱۳۶۹ در اردوگاه شهید باهنر جمع شدند و استاد قرائتی و بنده پیرامون لزوم حضور طلاب و فضلاء حوزه‌های علمیه در مدارس و اقامه نماز جماعت و نشر معارف نماز توضیحاتی دادیم. همه اتفاق نظر داشتیم که گسترش اقامه نماز در جامعه نیاز به یک برنامه‌ریزی دارد. جلسه دوم در منزل حاج محمود لولاچیان در حضور آیت‌الله مهدوی کنی تشکیل شد و یک گروه پنج‌نفری برای تأسیس طرح اقامه نماز انتخاب شدند که عبارت بودند از: استاد محسن قرائتی و آیت‌الله رشاد معاون سازمان تبلیغات اسلامی و صباح زنگنه معاون وزارت ارشاد اسلامی و جاج محمود لولاچیان و این جانب. هدایت این کار را استاد قرائتی برعهده گرفتند و گزارش اقدامات را به استحضار رهبر فرزانه انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رساندند که با تأیید و حمایت حضرت آقا مواجه گردید. حدود یک سال صبح‌های دوشنبه جلسات ستاد اقامه نماز در دفتر کارم تشکیل می‌گردید و بعدها صاحب مکان و تشکیلات شدیم.

در همان اوایلی که در امور تربیتی منصوب شدم، عده‌ای معتقد بودند که باید نماینده‌ای از طرف امام مثل سایر نهادها در امور تربیتی مستقر شود. توقع بجایی نبود. با این وصف دکتر اکرمی موضوع را با حاج سیداحمد خمینی در میان گذاشت. ایشان کار را به آیت‌الله منتظری ارجاع داد. من و دکتر اکرمی در قم با آیت‌الله منتظری ملاقات کردیم و نظر ایشان را جویا شدیم. با صراحت گفت این کار لازم نیست. لیکن اگر با مشکل فقهی و علمی مواجه شدید به آیت‌الله ابراهیم امینی مراجعه کنید. از همان‌جا به منزل آیت‌الله امینی رفتیم. ایشان با کرامت و با روی باز ما را پذیرفت و گفت در کنار



شما هستم و کمک می‌کنم. انصافاً آن بزرگوار علی‌رغم کثرت مشغله بی‌مزد و منت کمک می‌کرد و در سفر و حضر گره‌گشا و راهنمای ما بود. ایشان و استاد محسن قرائتی یاران صدیق امور تربیتی بودند. یک روز از آیت‌الله امینی درخواست کردم کتابی در باب تعلیم و تربیت اسلامی تألیف کند. ابتدا نپذیرفت ولی با اصرار من متقاعد شد. چند سال بعد وقتی از امور تربیتی رفته بودم به من زنگ زد و فرمود کتاب تعلیم و تربیت اسلامی را تألیف کرده‌ام. عرض کردم به امور تربیتی می‌سپارم آن را منتشر کنند. فرمود خودت منتشر کن. ما هم از طریق انتشارات انجمن اولیاء و مربیان آن را در دو جلد چاپ کردیم.

سرانجام وزیر جدید بعد ۷ سال و چند ماه کار در امور تربیتی تصمیم گرفت که به‌جای من فرد دیگری را در سمت معاون پرورشی منصوب کند. مخالفتی نکردم و مایل بودم به تدریس در مدارس بپردازم. ولی وزیر درخواست کرد جایی در وزارتخانه انتخاب کنم. جای خالی مناسبی وجود نداشت خودش مسئولیت دبیرخانه شورای عالی آموزش و پرورش را پیشنهاد کرد که باب طبع من نبود. بالاخره قدری با اکراه روانه انجمن اولیاء و مربیان شدم تا در سمت قائم‌مقام وزیر کار کنم. البته بعد از صدور حکم با اشتیاق وارد میدان شدم و دو سال خدمت کردم. بعد از دو سال سمت معاون مشارکت‌های مردمی و مدارس غیرانتفاعی را به من سپرد. خیلی جای کار داشت به کمک دوستان آنجا را قدری سرو سامان دادم. در همان دوره قانون شوراهای آموزش و پرورش تصویب شد و اجرای آن به من واگذار شد. به کمک وزیر کشور و استانداران شوراهای راه انداختیم. در مدارس غیرانتفاعی طرح رافع (مخفف رشد استعدادهای فرزندان علی‌علیه‌السلام) را تدوین و اجرا کردم؛ و برای اولین بار با آبرومندی ایتم را با حمایت دولت و مؤسسان مدارس غیرانتفاعی در کنار دانش آموزان مرفه و مستعد نشاندم که آثار خوبی داشت. به کمک آقای حمیدرضا کفاش کتاب امور تربیتی مدارس غیرانتفاعی تألیف کردیم. نظم مالی دادن به برخی از مدارس معروف سخت بود ولی کوتاه نمی‌آمدیم و بر کار آن‌ها نظارت می‌کردیم که البته برای من دردسرساز هم بود.

■ تا چه زمانی در این پست بودید؟

● در سال ۱۳۷۶ دکتر حسین مظفر به‌جای دکتر محمدعلی نجفی وزیر شد. دو ماه پیش از این رویداد به درخواست وزیر بعد از پنج سال دوباره سمت معاون پرورشی به من واگذار شده بود. اوضاع را با گذشته متفاوت می‌دیدم. دکتر مظفر از من پرسید می‌خواهید در سمت معاون پرورشی بمانید یا در معاونت مشارکت ادامه می‌دهید؟ هنوز سرپرستی معاونت مشارکت‌های مردمی بر عهده من بود. پاسخ دادم فرقی ندارد! الامر الیکم. فرمود در مشارکت‌ها کمک کنید و من هم پذیرفتم. هرچند کار چندانی در آنجا باقی نمانده بود. برای دومین بار امور تربیتی را به کس دیگری تحویل دادم. البته این بار با رضایت بیشتر!

برخی می پرسند
چرا وزیر نشده اید؟!
پاسخ می دهم
قسمت نبوده است

در شب بعثت پیامبر اکرم (ص) در سال ۱۳۷۷ وزیر ضیافت شامی در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به معاونان داد. بعد از شام مرا کنار کشید و گفت سمت معاون اداری و مالی را می پذیرید؟ بدون تأمل گفتم بله! تعجب کرد و گفت آقای فانی که از شما به من نزدیک تر است نپذیرفته است ولی شما قبول می کنید؟ به ایشان گفتم دلیل این پذیرش رویای صادقه ای است که منتظر تأویل آن بوده ام و رویا را بازگو کردم. وقتی مستقر شدم متوجه شدم اولاً منابع برای پرداخت حقوق بهمن و اسفند فرهنگیان را نداریم و ثانیاً برای سال آینده سرانه ای برای مدارس کشور در لایحه برنامه و بودجه پیش بینی و تأمین نشده است و خطرهای سنگینی در کمین است. پای کار ایستادم و با تفضل الهی و حمایت حضرت آیت الله خامنه ای و کمک مجلس و دولت هر دو معضل رفع گردید و به عمق آن رویای صادقه بیشتر واقف شدم. در سال ۱۳۷۸ احساس کردم دیگر کار چندانی در معاونت اداری و مالی ندارم و با آرامش از ستاد وزارت آموزش و پرورش خداحافظی کردم و به تدریس در آموزشکده فنی و حرفه ای شهید شمسی پور روی آوردم.

■ حیف شد که شما در آموزش و پرورش، وزیر نشدید!

● برای تصدی و حفظ مناصب و سمت هایم هیچ گونه تلاشی نکرده ام و همیشه با توکل به خدا و بر وفق مصالح ملی عمل کرده ام. از این رو همه عزل و نصب های من بی حاشیه و در کمال آرامش انجام گرفته است. برخی می پرسند چرا وزیر نشده اید؟! پاسخ می دهم قسمت نبوده است. البته چراغ سبزی هم به هیچ دولتی نشان نداده ام. یکی از روسای جمهور، سمت وزارت را تعارف کرد و فی البداهه پاسخ منفی دادم. مطمئن بودم فقط تعارف است. یکی دیگر هم رزومه خواست ولی اتفاقی نیفتاد. آیت الله اراکی به من اطلاع داد که دوستان ما در قم شما را نامزد وزارت کرده اند. می دانستم در نمی گیرد. حتی حزبی که در تأسیس آن نقش داشتم وقتی در انتخابات پیروز شد، رئیس جمهورش همان تعارف خالی را هم نکرد؛ زیرا سال ها قبل از حضور در آن حزب انصراف داده بودم. اصولاً در هیچ حزبی نمی گنجم. در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی معاون دو وزیر و در وزارت آموزش و پرورش معاون سه وزیر بوده ام در دانشگاه آزاد اسلامی ظرف دو سال معاون دو رئیس و یک سرپرست و در دانشگاه مذاهب اسلامی در طول هفت سال معاون دو رئیس بوده ام که بین آنان چپ و راست و معتدل وجود داشته است. ولی با صداقت و بدون گرایش حزبی و به دور از اغراض سیاسی و بر وفق مصالح کشور به همه آنان کمک کرده ام. به اندازه ای که به درد احزاب نمی خورم به همان اندازه بلکه بیشتر به درد نظام اجرایی و فرهنگی کشور می خورم! بالاخره هر کسی را بهر کاری ساخته اند.

■ لطفاً از نویسندگی تان بگویید.

● از اواسط دهه شصت به فکر تحقیق و تألیف افتادم. حدود ۲۵ کتاب و ده ها مقاله از من

منتشر شده است. از قصه و شعر و رمان برای کودکان و نوجوانان گرفته تا سیری در آفات انقلاب اسلامی برای بزرگ‌ترها تألیف کرده‌ام و در عرصه‌های گوناگون نوشته‌ام. افزون بر سمت‌های رسمی به تناسب، حوزه‌های دیگری را هم اداره کرده‌ام. مثل دبیرخانه اولین شورای تغییر نظام آموزشی کشور و ریاست شورای آموزش و پرورش مناطق مرزی که رشد مرزداران نوجوان را به کمک سازمان پژوهش منتشر می‌کرد و مورد تحسین دکتر حسن حبیبی معاون اول رئیس‌جمهور قرار گرفت. عضو هیئت‌منصفه مطبوعات کشور و عضو هیئت امناء ستاد اقامه نماز و عضو هیئت امناء دانشگاه مذاهب اسلامی و عضو شورای سازمان پژوهش و موارد مشابه دیگر بوده‌ام. از سال ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۵ در سمت ریاست سازمان حج و زیارت کشور توفیق خدمت داشته‌ام. در بیست سال اخیر هم به ترتیب معاون آموزشی و قائم‌مقام دانشگاه مذاهب اسلامی و معاون راهبردی مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی و معاون دانشگاه آزاد اسلامی و ریاست سازمان سما و قائم‌مقام ستاد اقامه نماز بوده‌ام و به اذن الله تا زنده‌ام و توان دارم در خدمت ایران و اسلام خواهم بود. بمنه و کرمه.

یک روز در اوایل دهه هفتاد آیت‌الله سیدحسن ربانی و دکتر محمدعلی نجفی وزیر آموزش و پرورش و این‌جانب در اردوگاه تربیتی گل‌مکان مشهد پیرامون حمایت از تعلیم و تربیت اسلامی کودکان و نوجوانان مناطق مرزی کشور و ترویج فرهنگ تقریب مذاهب اسلامی در بین آینده‌سازان شیعه و اهل سنت با هم گفتگو می‌کردیم. ما حاصل بحث ایجاد شورای آموزش و پرورش مناطق مرزی با مدیریت من بود. این شورا تا سال ۱۳۷۷ با دعوت از حجت‌الاسلام والمسلمین ربانی و حجت‌الاسلام والمسلمین زمانی و افراد دیگر هر دو هفته یک‌بار در دفتر کارم تشکیل می‌گردید و مصوبات خوبی برای



در انجمن اولیاء و
مربیان کتابی به نام
نقش‌های تربیتی
خانه و مدرسه
تألیف کرده‌ام

رشد علمی و معنوی نسل نو در مناطق مرزی داشت. برگزاری اردوهای تربیتی مشترک با رویکرد اخوت اسلامی و تجهیز کتابخانه‌های مدارس و انتشار رشد مرزداران نوجوان با اندیشه اتحاد ملی و انسجام اسلامی از دستاوردهای مهم آن شورا بوده است. تا آنجا که به خاطر دارم بعد از پایان دوران نمایندگی حاج آقا ربانی به جای ایشان حاج آقا حسینی به عنوان نماینده ولی فقیه در سیستان و بلوچستان انتخاب شد و جلسات شورای آموزش و پرورش مناطق مرزی کماکان با حضور ایشان با همان نظم در محل کارم برگزار می‌گردید.

یکی از تألیفات این جانب متناسب با رسالت شورای آموزش و پرورش مناطق مرزی تدوین کتاب منظومه عشق بود که مشتمل بر گزیده‌ای از اشعار شاعران بزرگ اهل سنت و جماعت از امام شافعی تا مستوره کردستانی در منقبت و ستایش اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است. در تدوین این کتاب استاد دکتر محمدرضا سنگری با من همکاری داشته است. منظومه عشق نشان می‌دهد که بزرگان و ادیبان اهل سنت در طول تاریخ از ارادتمندان اهل بیت به شمار می‌آیند و حب آل محمد در دل همه مسلمین قرار دارد. این کتاب مورد استقبال فضلاء اهل تسنن قرار گرفت و مرحوم آیت الله واعظزاده خراسانی بنیان‌گذار مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی هم به خاطر این اثر مرا مورد لطف قرار داد. از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۷۸ بلاانقطاع در چند سمت معاون وزیر آموزش و پرورش بوده‌ام که البته دو سال از این مدت مسؤولیت قائم مقامی وزیر در انجمن اولیاء و مربیان را داشته‌ام. در تمام این دوران کارهای دیگری را هم اداره کرده‌ام. اسامی همه آن‌ها را به خاطر ندارم ولی برخی از آن‌ها را به یاد دارم. یکی از دستاوردهای آن روزگار به پیشنهاد این جانب تأسیس دفتر جهاد مدرسه‌سازی در دوران وزارت دکتر سید کاظم اکرمی بود که مدیر آن آقای فرهمند از روسای آموزش و پرورش تهران بود. مدتی بعد این کار در ابعاد وسیع‌تری در سازمان نوسازی تحت عنوان خیرین مدرسه‌ساز راه افتاد که منشأ تحول بزرگی گردید. مدتی هم مسؤولیت کمیته تخصیص ارز وزارت آموزش و پرورش را برعهده گرفتیم. در برهه‌ای هم به نمایندگی از وزارت آموزش و پرورش عضو شورای فرهنگ عمومی کشور شدم. سیاست فرهنگی نظام در آن ایام تصویب شد. اولین دبیر شورای تغییر نظام آموزشی کشور هم بوده‌ام. با حکم رئیس‌جمهور محترم هم مدتی عضو شورای سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی شده‌ام. چند سالی هم در هیئت امنا سازمان پرورش استعدادهای درخشان حضور داشته‌ام. وقتی معاون مشارک‌های مردمی و مدارس غیرانتفاعی را برعهده داشتیم، مجله‌ای به نام فرهنگ مشارکت راه‌اندازی و منتشر می‌کردم.

در انجمن اولیاء و مربیان کتابی با همکاری دکتر تاجیک اسماعیلی به نام نقش‌های تربیتی خانه و مدرسه تألیف کرده‌ام که یک بانوی لبنانی به نام زهرا موسوی آن را به عربی ترجمه و منتشر کرده است. در همان دوره کتابی به نام منشور تربیتی لقمان

تدوین و تألیف کرده‌ام. در میانه دهه هفتاد کتابی پیرامون فرهنگ ارزش‌ها نوشته‌ام. در اواخر دهه هفتاد به درخواست پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی کتاب سیری در آفات انقلاب اسلامی را به رشته تحریر درآورده‌ام که بعد تحقیقی دارد. در میانه دهه هشتاد مرکز اسناد انقلاب اسلامی بر اساس مصاحبه با این جانب کتاب به‌سوی روشنایی را منتشر کرده است که گزیده‌ای از خاطراتم در قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی است. متناسب با کارهایی که برعهده داشته‌ام توفیق تألیف کتب دیگری را به دست آورده‌ام. مثل رمان قهرمان دبیرستان امیرکبیر و مجموعه شعر زنگ نماز و رمان نادره و کتاب سیدخندان یا آخرین تصمیم و قصه گل سرنوشت و گلشن تکبیر و قطره‌ای از دریا شرحی بر سوره مبارکه حجرات برای نوجوانان و تجربه نگاشت امور تربیتی و موارد مشابه دیگر که هر کدام در پاسخ به یک نیاز فرهنگی به تشخیص نگارنده تألیف شده‌اند.

■ گویا طبع شعر خوبی هم دارید!

● سروده‌های زیادی دارم که تمایل و انگیزه‌ای برای چاپ آن‌ها نداشته‌ام. در دهه هشتاد گزیده‌ای از این سروده‌ها با نظارت دکتر سنگری و پیگیری سیدحسین زرهانی به نام «دوباره آفتاب» منتشر شده است. البته در نشریات و تارنماهای برخی از سازمان‌هایی که در آن‌ها کار کرده‌ام بعضی از مقالات و اشعارم درج شده است. از کارهایی که توفیق انجام آن را داشته‌ام، تدوین راهبرد مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی و تدوین سند اتحادیه جهان اسلام است که هر دو ماهیت پژوهشی دارند. البته در این زمینه دستیاران کوشایی هم داشته‌ام. از آثار دیگرم می‌توان به کتاب‌های «رنگ زندگی»، «راست‌قامتان» و «ملکه جنگل» هم اشاره کرد. الحمدلله رب العالمین.

■ از اینکه وقت خود را در اختیار ما نهادید، سپاسگزاریم.